



بررسی اسطوره‌های نگهبانان و سه پاس شاهنامه فردوسی

و انعکاس آن در سنگ‌برجسته‌های تخت‌جمشید**

مسعود شفیعی^۱ ID، سیما منصوری^۲ ID، مسعود پاکدل^۳ ID، منصوره تدینی^۴ ID

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران. masood.shafiei.bmk@gmail.com

^۲ (نویسنده مسؤل) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران. Simamansoori@yahoo.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران. masoud.pakdel@yahoo.com

^۴ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران. ms.tadayoni@gmail.com

چکیده

جهان‌نگری انسان باورمند به دیدگاه دو بنی، او را ملزم می‌سازد که در جبهه نیکی با تجاوزهای دیوان و اهریمنان نبرد کند و با چشم و گوش و زبان، هوشمندان از حدود داشته‌های خویش حراست و نگاهبانی کند. پژوهش حاضر به موضوع نگاهبانی و پاسداشت پدیده‌ها و عناصر قدسی پرداخته‌است که بر پایه زیربنای فکری ایران باستان و باورمندی‌های نظام هستی‌شناسی کهن، به دو بن ناساز و متضاد اهریمنی و هرمزدی بخش شده‌اند. نگاهبانی با چشم و گوش و هوش سخت در پیوند است. در این پژوهش، نگاهبانی از عوالم ملکوت و امشاسپندان و ایزدان در آیین کهن ایران معرفی شده است و جلوه‌های آن در شاهنامه فردوسی استخراج و ثبت گردیده‌است. همچنین سه پاس (پاسبان) مهم هستی انسان (چشم، گوش و زبان) از دیدگاه فردوسی، با نگاهبانان ماورایی همراه با شرح خویشکاری ویژه آنان در متون پهلوی و اوستا با شاهنامه برابر شده و به سنجش درآمده است. مطالعه حاضر به صورت روش تحلیلی-توصیفی و به شکل هرمنوتیک و تفسیری پرداخته شده‌است. در روند مطالعات و بررسی‌های انجام‌شده، این برآیند حاصل گردید که در ساحت مینوی، فرشتگان و ایزدان به امر نگاهداشت آیین هرمزدی می‌پردازند و خویشکاری آنان حراست از آفریدگان اهورمزدا در تقابل با اهریمن است. در ساحت مادی نیز، انسان‌ها، جانوران، اشیاء و عناصر طبیعت، به شیوه‌ای هم‌راستا و هم‌بنیان به نگاهبانی از جبهه نیکی اختصاص یافته‌اند و در شاهنامه فردوسی در خلال داستان‌ها به آن‌ها اشاره شده‌است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی و واکاوی اسطوره‌های «سه پاس چشم و گوش و زبان» در شاهنامه فردوسی و سنگ‌برجسته‌های تخت‌جمشید.

۲. شناسایی و کشف مفاهیم هم‌خویشکار نگاهبانی در شاهنامه و منابع آن.

سؤالات پژوهش:

۱. جایگاه عناصر اسطوره‌های نگهبانان و سه پاس (چشم، گوش و زبان) در نگاهداشت آیین هرمزدی در تقابل با اهریمن در شاهنامه فردوسی و سنگ‌برجسته‌های تخت‌جمشید چگونه بوده است؟

۲. مفاهیم هم‌خویشکار نگاهبانی در شاهنامه و منابع آن کدام‌اند؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۰

دوره ۲۰

صفحه ۳۸۸ الی ۴۱۰

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۱۱/۰۵

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

نگهبان،

سه پاس،

چشم،

گوش،

زبان.

ارجاع به این مقاله

شفیعی، مسعود، منصوری، سیما، پاکدل،

مسعود، تدینی، منصوره. (۱۴۰۲). بررسی

اسطوره‌های نگهبانان و سه پاس شاهنامه

فردوسی و انعکاس آن در سنگ

برجسته‌های تخت‌جمشید. مطالعات هنر

اسلامی، ۲۰(۵۰)، ۳۸۸-۴۱۰.



dor.net/dor/20.1001.1

1735708.1402050256



dx.doi.org/10.22034/IAS

2022.329719.1873

** این مقاله برگرفته از رساله دکتری "مسعود شفیعی" با عنوان "بررسی ویژگی‌های نگاهبان و فرشته در شاهنامه و ادب پهلوی" است که به راهنمایی دکتر "سیما منصوری" و مشاوره دکتر "مسعود پاکدل" و "منصوره تدینی" در سال ۱۴۰۰ در دانشگاه "آزاد" واحد "رامهرمز" ارائه شده است.

مقدمه

در شاهنامه فردوسی نگاهبان و امر نگاهبانی، همچنین فرشته و پیک؛ در دو سویه مینوی و مادی نمود یافته است. دامنه اشتمال آن بر عناصر مادی و فراحسی و مینوی همچون اشیاء، مکان، زمان، سروش وحی، انسان، حیوان و زیرشاخه‌های فراوان آن‌ها شناخته شده است. در این پژوهش به «چشم و گوش و زبان» که به‌طور ویژه هم‌ارز و معادل فرشته و نگاهبان کاربرد دارند، با ذکر خویشکاری‌های ویژه نگاهبانی و فرستگی اشاره می‌شود و شواهد مثال آن از میان ابیات شاهنامه استخراج می‌شود. از آنجاکه در برخی منابع شاهنامه همچون اوستا و کتب پهلوی؛ به معتقدات دینی ویژه در خصوص هستی‌شناسی انسان قائل هستند و همان باورها در قالب شعر به قلم توانای فردوسی در شاهنامه بازتاب یافته است؛ فرصتی ویژه در این مقال دست داده است تا به بررسی ساختاری مفاهیم هم‌پیوند همچون نگاهبان، چشم و گوش و زبان (دریچه ارتباط با فراحس) و خرد برتر بپردازیم و این واژگان را در شاهنامه استخراج نماییم. در این پژوهش به‌منظور کوتاهی گفتار؛ از مجموع نمونه‌های دهگانه‌ی نگاهبان تنها به یادکرد چند نمونه بسنده شده است.

در بررسی پیشینه پژوهش منابع گوناگونی مورد بررسی قرار گرفت از جمله: کتاب «شناخت اساطیر ایران» نوشته جان هیلنز به ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی (۱۳۸۴) نیز منبع این جستار بوده است. در مبحث اساطیر زردشتی و معرفی امشاسپندان و نگاهبانان ویژه هرمزد ایزد راهنمای کاملی است. کتاب «مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی» تألیف محمد رضایی‌راد (۱۳۷۹) در خصوص شناخت خرد و معرفی انواع خرد و کارکرد سیاسی آن، گفتارهایی دارد. از آنجاکه پندار ما در باب خرد؛ مفهوم توازن و تعادل چشم و گوش و زبان است و برترین پاسبان جان و تن آدمی نیز هموست؛ ارتباط مؤثر و تعیین‌کننده این منبع با جستار حاضر نشان داده شده است.

پایان‌نامه دانشجویی جوروند (۱۳۹۹)، در تعاریف پردیس و ارتباط امور این جهانی به‌عنوان پیشگام برای رسیدن به پردیس برین نیز در برخی مطالب راهنمای این پژوهش بوده است. در آن پایان‌نامه به‌طور ضمنی به نگاهبانان و راهنمایان امور مینوی و مادی اشاره شده است و تا حدودی به موضوع بحث حاضر یاری رسانده است. مقاله‌ای با عنوان «جایگاه فن مناظره در شاهنامه فردوسی» در نشریه گوهر گویا توسط غلامعلی فلاح (۱۳۸۷) چاپ شده است که به آن بخش از مقاله حاضر مربوط است که در خصوص کلام و سخن و ویژگی‌های سخنگوی هشیار اشاره می‌کند. از این مقاله نیز به‌طور غیرمستقیم بهره گرفته شده است.

نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است و آن سه‌پاس
سه‌پاس تو چشم است و گوش و زبان
کزین سه رسد نیک‌وبد بی‌گمان

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۴/۱)

بر بنیاد حکمت اشراقی و سلسله نوریه، نخستین آفریده‌ای که از هرمزد در هیأت نور ساطع گردید؛ عقل اول یا خرد کلی است. چنانچه خرد را معادل وهومنه یا بهمن امشاسپند بدانیم؛ خویشکاری او پایش گیتی است از جانب هرمزد و نگاهبانی از آفریدگان سپسین که در هیأت نور و ارباب انواع، هستی خواهند یافت. فردوسی حکیم، نخستین آفرینش هرمزد را نگاهبان جان و متعلق به سه ساحت نگاهبانی می‌شناسد. خرد، نماینده و نگاهدارنده گیتی از جانب نورالانوار است و در سه تجلی هم‌پیوند در جان آدمی بروز و مظهریت می‌یابد. «زیرا که گیتی را به نیروی خرد می‌توان اداره کرد و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد. این نیز پیداست که اورمزد آفریدگان گیتی را به خرد غریزی آفریده‌است و اداره گیتی و مینو به خرد است» (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۱۹). در شاهنامه فردوسی لیست جلوه‌ها و چهره‌های متعدد نگاهبان و نگاهبانی را می‌توان برشمرد که از زیوندگان ملکوتی تا عناصر طبیعی و جاندار و بی‌جان را شامل می‌شود. محور بنیادی بحث مقاله حاضر؛ بررسی پایدگی و نگاهبانی سه پاس مشهور در شاهنامه فردوسی (چشم و گوش و زبان) است ولی نگاهبانان هم‌خویشکار دیگر که در اساس و ژرف‌ساخت وظیفه با چشم و گوش و زبان هم‌ریشه و هم‌بنیان هستند نیز در این دفتر بررسی خواهند شد. در سنگ‌برجسته‌های تخت جمشید نیز شخصیت‌های الهی در کنار شاهان تصویر شده‌اند. بررسی نقش نگهبانان می‌تواند زوایایی از این حضور را آشکار سازد.

۱. ایزدان و امشاسپندان نگاهبان در شاهنامه و سنگ‌برجسته‌های تخت جمشید

۱/۱. سروش ایزد

«یکی از ایزدان مزدیسنايي است و پیک خدایی به‌شمار می‌رود، سرآشاه، به معنی شنوایی و پیروی کردن از کلام و فرمان ایزدی، از مصدر سرو sru به معنی شنیدن و خواندن و شنواندن می‌باشد... سروش نگاهبان جهان پاک و آفرینش نیک است. نگاهبانی که همیشه‌بیدار بوده و خواب او را فرامی‌گیرد» (رضی، ۱۳۸۱: ۱۴۰۴/۳). درحقیقت مشهورترین فرشته وحی و حامل پیام الهی به بندگان است. در قرآن و تورات به نام جبرئیل خوانده می‌شود. در شاهنامه بارها و به کرات به نام این فرشته پیام‌آور و ایزدیاور میترا اشاره شده‌است. از جمله در ماجرای کشته شدن سیامک، پور کیومرث؛ در ماجرای بازداشتن ضحاک بدست فریدون و در ماجرای خفتن داراب همای زیر سقف مخروبه‌ی در حال ریزش و هر بار در هردو نقش فرشته و نگاهبان دیده شده‌است (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۴۴).

در اوستا نیز نگاهبانی سروش بر جهان نیک اهورایی به تصویر کشیده شده است. «آن که نگاهبان و دیده‌بان بهروزی همه جهانیان است... آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند... آن که از هنگام آفرینش آن دو مینو-سپندمینو و انگرمینو-هرگز نخفته و جهان‌اشه را پاسداری کرده‌است... آن که نگاهبان دروندترین و سپندترین اشون است...» (اوستا، ۱۳۸۹، سروش یشت، کرده دوم و سوم، ۳ و ۳۹۲)

در شاهنامه بیشتر بر نقش فرشتگی سروش تأکید شده‌است، ضمن این که ماهیت خویشکاری سروش در نقش فرشته و نگاهبان، ریشه در یک اصل دارد.

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| کیومرث زین خود کی آگاه بود | که تخت مهی را جز او شاه بود |
| یکایک بیامد خجسته سروش | به سان پیری پلنگینه پوش |
| بگفتش ورا یک‌به‌یک دربه‌در | که دشمن چه‌سازد همی با پدر |
| نشستند سالی چنین سوگوار | پیام آمده از داور کردگار |
| درد آوریدش خجسته سروش | کزین بیش مخروش و باز آرهوش |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۳۱ و ۳۰)

اما برخلاف ماجرای کیومرث که سروش در آن‌جا تنها به پیام‌رسانی اکتفا نموده‌است؛ در داستان ضحاک ضمن گزارش رسالت پیام‌آوری خویش از سوی هرمزد؛ درحقیقت بر مسئولیت نگاهداشت و پاسداری خویش از کیان ایرانشهر در مبارزه با اهریمن، پای افشوده‌است:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بیامد سروش خجسته دمان | مزن، گفت. کو را نیامد زمان |
| همیدون شکسته ببندهش چو سنگ | ببر تا دو کوه آیدت پیش، تنگ |
| به کوه اندرون به بود بند او | نیاید برش خویش و پیوند او |

(همان، ۷۵)

«... زیرا که چون آفریدگان را آفریدند، برای نگاهبانی کردن آفریدگان، سروش خوش نخفته‌است. هر شب به هر مردمی سه بار به همه شب، در پی دیوان مزندر، سر می‌زند...» (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). براساس چنین امری است که اهمیت نگاهبانی سروش از جهان نیکی به تأکید مشخص می‌شود. دلیل نکشتن ضحاک به فرمان سروش به‌دست فریدون، چنان‌که در دینکرد مشخص شد نیز همین است که خرفستران پس از مرگ ضحاک ایرانشهر را تسخیر کنند. «چون فریدون مصمم به کشتن اژی دهاک می‌شود، اورمزد وی را از این کار باز می‌دارد، چون لاشه‌اش مبدل به خرفستران می‌شود، چنانکه زمین را خواهد پوشاند» (رضی، ۱۳۸۱: ۲/ ۷۷۱).

۱/۲. ایزدمهر و نگاهبانی

در اوستا بر ویژگی پایداری و نگاهبانی برای میتراوارونا تأکید شده‌است. گویا اساسی‌ترین وظیفه برای میترا، همان پایش ایران و سرزمین‌های آریایی است. هیچ‌یک از امشاسپندان و ایزدان در صفت پایداری و پاسبانی از سرزمین آریایی، هم‌سنگ میترا خطاب نشده‌اند. به‌حدی که می‌توان گفت فرستگاری در سایه خویشکاری اساسی مهرایزد (نگاهبانی) قرار گرفته‌است (محمودی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). میترا، ایزد جامعه شکارچی و دامدار است و در هیأت فلکی و ستاره مشخص برای کوچروان، مسئول و نگاهبان مسیر سفر است. خطراتی که جامعه شبانی و کوچرو را هم در شب و هم در روز تهدید می‌کند، نیاز به ایزد حامی و پاینده را مضاعف می‌کند. «مهر فراخ چراگاه، خود را آماده نگاهداری

می‌کند. از پشت سر پشتیبانی کند، از روبه‌رو یاری کند و همچون دیدبانی نافرینتی به هر سو نگاه افکند... آن هماره بر پای ایستاده، آن نگاهبان بیدار، آن دلیر زبان‌آور... تویی نگهبان خانمان... آن که اهورا او را به نگاهداری و نگاهبانی به‌روزی همه مردمان برگماشت... آن که به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند» (اوستا، ۱۳۸۹، مهریشت، کرده، ۸۰-۴۵).

این ایزد نگاهبان، در خان چهارم رستم در شاهنامه نیز جلوه می‌کند و نگاهبانی از پهلوان ارتشتار را به جای می‌آورد. بر زبان راندن نام این ایزد؛ سربازان وی در جبهه‌های جنگ از خطر اهریمنان محفوظ نگاه می‌دارد. «میترا ایزد جنگ است و به همین جهت جنگاوران حتی روی زین اسب وی را می‌ستایند چون در آوردگاه در دو صف پیکاری روبه‌روی هم ایستند مهر به آنان یاری می‌کند که از روی خلوص به فراخولندن او اقدام کنند، میترا به یاری‌شان می‌شتابد» (رضی، ۱۳۸۱: ۱/۱۵۱).

مهرایزد؛ خدای شراب‌نوشی است و رستم سرباز نبرد با دیوان است؛ در مراسم شراب‌نوشی نام خداوند مهر بر زبان جاری می‌کند و این خدای خوانی سبب شکست جادوگر می‌گردد. نگهبانی ایزدمهر از جان سربازانش در خان دوم نیز مثال‌زدنی است:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| پیاده شد از اسب ژوپین به‌دست | همی رفت پویان به کردار مست |
| همی جست بر چاره جستن رهی | سوی آسمان کرد روی آنگهی |
| چنین گفت کای داور دادگر | هم رنج و سختی تو آری به‌سر |
| گر ایدون که خشنودی از رنج من | بدان گیتی آکنده کن گنج من |
| بپویم همی تا مگر کردگار | دهد شاه کاووس را زینهار |
| هم ایرانیان را ز چنگال دیو | گشاید بی‌آزار کیهان خدیو |
| گنهار و افکنندگان تو اند | پرستنده و بندگان تو اند |

(همان، ۹۴)

یکی از چهره‌های میترا، فلکی است و به‌نام ستاره‌ای آن شناخته می‌شود. نگاهبانی میترا از ارتشتاران و نظامیان به‌ویژه خاندان نظامی رستم در شاهنامه برعهده مهرایزد است.

در تخت جمشید نیز می‌توان میترا را در قالب انسانی با دو بال مشاهده کرد. تصویر شماره ۱ یکی از جلوه‌های خدای میترا یا ایزدمهر است.



تصویر ۱. سنگ نگاره انسان بالدار، نماد ایزدمهر. تخت جمشید

۲. فروشی‌های نگاهبان

فروشی‌ها ارواح نیک و توانای گذشتگان و نیاکان است. آنان یاوران خاص میترا هستند و از نگاهبانان انجمن و ایزدکده میتراپی به‌شمار می‌آیند. میترا خداوندگار توانا، نیازمند همکاری فروشی‌هاست تا آب و گیاه و چارپا را که آفریده‌ی هرمزد هستند، از دسترس دیو و اهریمن، نگاهبانی کنند. در میدان کارزار نگاهبان سربازان ایران‌زمین و مرزهای آریایی باشند. «معنی نهایی این کلمه [فروشی] پناه دادن است و حمایت کردن. فروهر را می‌توان به ایزد نگاهبان نیاکان و راست روان موسوم ساخت... آریایی‌های قدیم به ارواح نیاکان خود احترام سرشاری می‌نهادند. ارواح را حاضر و ناظر می‌دانستند و به‌همین جهت در زمان وقوع دشواری‌ها از آنان یاری می‌خواستند» (رضی، ۱۳۸۱: ۳/۱۵۳۶).

جلوه‌های حضور این نگاهبانان فروشی؛ در شاهنامه فردوسی بسیار است. یکی از این نمونه خواندن فروشی در دشواری‌ها؛ زمانی است که بیژن در چاه افراسیاب زندانی می‌شود و کیخسرو ناچار می‌شود برای یافتن وی و گرفتن نشانی از گمشده؛ به سراغ جام‌جم برود.

سپردند و نامد ز بیژن نشان

همه شهر ارمان و تورانیان

بدان جام روشن نیاز آمدش

چون نو روز فرخ فراز آمدش

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴/۴۲)

فروشی‌های نگاهبان و یاوران میترای جنگاور؛ در گاهانبار فروردگان به زمین می‌آیند تا دعای مؤمنان را برآورده کنند. «همسپتدم یکی از شش گاهنبار است. ایام این جشن، پنج روز پایان سال است که بر زمین فرود می‌آیند. این یاران میترای نگاهبان، هر سال به مدت ده روز پایان سال میان خان‌ومان خود بازمی‌گردند تا بازماندگان را برکت دهند و

یاری کنند. توجه فروهران به جنگاوران و رزمندگان فراوان است چون ارواح نیاکان همواره نگران حفظ تمامیت سرزمین و استقلال آن می‌باشند» (رضی، ۱۳۸۱: ۳/۱۵۴۲).

از آن است که کیخسرو در نوروز جام را پیش می‌آورد تا در آن از فروشی‌های نگاهبان و ارواح نیاکان درگذشته؛ بیژن را درخواست کند. بیژن از رده ارتشتاران و نظامیان است و برای یاری آفریدگان هرمزد به نبرد با گرازان اهریمنی شناخته است (خجسته، ۱۳۸۴: ۶۷). بر این اساس است که ایزد میترا؛ یاوران نزدیک خود یعنی فروشی‌ها را به یاری کیخسرو گسیل می‌کند. و دیده می‌شود که کیخسرو پیش از جست‌وجو در جام؛ مراسم آیینی-عبادی ویژه به‌جا می‌آورد و نماز ویژه می‌خواند و یسنای ویژه فروشی‌ها را به‌جا می‌آورد.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| دلش را به درد اندر آزرده دید | چو خسرو رخ گیو پژمرده دید |
| بدان تا بود پیش یزدان به پای | بیامد بپوشید رومی قبای |
| به خورشید بر چند برد آفرین | خورشید پیش جهان آفرین |
| از آهرمن بدکنش داد خواست | ز فریادرس زور و فریاد خواست |
| به سر برنهاد آن خجسته کلاه | خرامان از آن جا بیامد به گاه |
| بدو اندرون هفت کشور پدید | یکی جام بر کف نهاده نبید |
| همه کرده پیدا چه و چون و چند | زمان و نشان سپهر بلند |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴/۴۲)

یافتن بیژن در چاه توران؛ یاری نگاهبانان فروشی بود و رومی قبای قرینه‌ای است که می‌توان به دالت آن، بن‌مایه میتراپی جام را دریافت. از آنکه میتراپی‌ها، در هنگام عبادت قبای قرمز می‌پوشیدند و رومی قبای اشاره به همان است.

فروهران در شمار بهترین نگاهبانان و جنگاوران هستند. در جنگ‌های میان ایران و توران، از فروهر نیاکان درگذشته یاری طلبیده می‌شد و آنان با گروه‌های انبوه به یاری ایرانیان می‌آمدند. فروشی‌ها همزاد آدمی هستند و وظیفه‌شان نگاهبانی و پشتیبانی از بشر و صاحبان خود است. آنان دوشادوش اعقاب و بازماندگان خود علیه دشمن به پیکار می‌پردازند، در صورتی که به چشم دیده نمی‌شوند. هرگاه به نماز ویژه طلبیده شوند و از سوی جنگاوران در جبهه‌های جنگ با اهریمن فراخوانده شوند به‌سرعت به زمین می‌آیند و از ایرانیان دفاع می‌کنند. این نگاهبانی نه‌تنها از جان ایرانیان بلکه از کیان و تمامیت ارضی سرزمین آریایی صورت می‌گیرد (وکیلی، ۱۳۸۹: ۸۹).

«فروشی‌های نیک را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان دریای درخشان فراخکرت را نگاهبانی می‌کنند... و ستاره هفتورنگ را نگاهبانی می‌کنند... و از پیکر سام گرشاسب‌گیسوور گرزبردار نگاهبانی می‌کنند» (اوستا، ۱۳۸۹، فروردین یشت، کرده، ۲۰-۱۷). «از فروغ و فر آنان است بر این زمین، نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمین‌های ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و نگاهداری اشون مردان پاک را...» (همان، کرده یکم، بند ۱۰)

۳. خورنه و فره کیانی؛ نگاهبان ایران

این کیان خره یا فره؛ نگاهبان و حافظ شوکت و جلال و ابهت ایران است. دو نوع فر به شکل متمایز وجود دارد. فره ایرانی و فره کیانی. همان‌گونه که فره ایرانی ملیۀ عظمت و جلال و بزرگی ایران می‌شده است؛ فره کیانی علاوه بر قدرت و شکوه ایران بر حفظ تمامیت ایران پای می‌افشوده است. بر اثر وجود این نیروی معنوی مزدایی بود که شاهان و نام‌آوران و یلان موفق بودند و بر دشمنان ایران پیروز می‌شدند (صفی‌نیا، ۱۳۹۵: ۳۶). این فره نخستین بار در شاهنامه به کیومرث هوشنگ پیشدادی تعلق یافت. سپس به تهمورث و پس از وی به جمشید تعلق یافت. داستان گریز فره از جمشید در اثر غرور و برمنشی او مشهور است. آنچه سبب اقتدار و شکوه و حکمرانی و تمدن‌سازی پیشدادیان شد همین فره نگاهبان آنان بود. این فره نگهبان؛ سبب ایجاد حق حاکمیت سیاسی بر سرزمین را واگذار می‌کرد. فرهمندان به اتکای همین نگاهبان می‌توانستند مدینه فاضله و آرمانشهرهای مشهور و حاکم حکیمی را پایه‌گذاری کنند. آن چنان که کیخسرو در تدارک آن بود. و عصر جمشید که به عصر زرین مشهور است در سایه نگاهبانی همین فره، جهان را به بهشتی نامیرا بدل ساخته بود. در شاهنامه فردوسی از نگاهبانی فره بر جمشید سخن رفته است و نمونه‌های فراوان از شاهان فرمند را یاد کرده است که در حمایت و نگاهداشت فره؛ حفاظت مرزهای سرزمین آریایی را عهده‌دار بودند. کلیه اقدامات تمدن‌سازانه جمشید از پزشکی و دریانوردی؛ طبقاتی کردن جامعه و تهیه زرادخانه و نهادن بناها و ورها و کشف جواهر و عطریات و... مدیون نگاهبانی فره کیانی بود و گریز فره از وجود جمشید مسیبات سقوط و کشته‌شدن او را فراهم آورد.

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| جهان سر به سر گشت او را رهی | نشسته جهان‌دار با فره‌ی |
| یکایک به تخت مهی بنگرید | به گیتی جز از خویشتن را ندید |
| منی کرد آن شاه یزدان شناس | یزدان بی‌بیچید و شد ناسپاس |
| چو این گفته شد فر یزدان از وی | بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی |
| منی چون بی‌یوست با کردگار | شکست اندر آورد و برگشت کار |
| به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز | فروکاست آن فر گیتی‌فروز |
| چو صدسالش اندر جهان کس ندید | برو نام شاهی و او ناپدید |

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| نیامد به فرجام هم زو رها | نهان گشته بود از بد ازدها |
| یکایک ندادش زمانی درنگ | چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ |
| جهان را ازو پاک بی بیم کرد | به ارش سراسر به دو نیم کرد |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۴۹ و ۴۳ و ۴۲)

به محض گریز فره از جمشید به مناسبت روی گردانی از فرامین کردگار؛ فره نگاهبان از او گریخت و حکومتش زوال یافت. خود نیز به دست سپی توره برادر ضحاک، اره شد (علی اصغری، ۱۳۹۵: ۵۶).

فره کیانی علاوه بر نگاهبانی؛ قدرت بخشی می‌کند و حاکمیت هم اعطا می‌کند. در اوستا، ستایش فر کیانی و ایزدی در زامیاد یشت آمده است. یشتی که به کوهها اختصاص یافته است و ارتباط فره با کوه را و دمیدن خورشید بامدادی از پس کوهها را به ذهن متبادر می‌کند. جالب است که کیومرث نخستین شهریار؛ در شاهنامه تخت و بختش را در کوه سامان داد.

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| کیومرث شد بر جهان کدخدای | نخستین به کوه اندرون ساخت جای |
| سر تخت و بختش برآمد به کوه | پلنگینه پوشید خود با گروه |
| همی تاخت زو فر شاهنشهی | چو ماه دو هفته ز سرو سهی |
| دوتا می شدند بر تخت او | از آن بر شده فره و بخت او |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۹)

«هنگامی که جمشید خوب رمه دید که فره از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی گشت و در برابر دشمنی دیوان، فروماند [بدون نگاهبان] و به زمین پنهان شد» (اوستا، ۱۳۸۹، زامیاد یشت، کرده ششم). «این چنین، فر کیانی پناه تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری‌رسان اشون مردان و دین است» (همان، کرده نهم، بند ۶۹).



تصویر ۲. شیردال یا گریفن. تخت جمشید

باتوجه به وجود این سنگ‌برجسته‌های یا سردیس‌ها در ورودی‌های تخت‌جمشید می‌توان آن‌ها را به نوعی در زمره نگهبانان شمرد.

۴. چشم، پاسبان و نگهبان جان

کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو برخورد
خرد چشم جان است چون بنگری تو بی‌چشم، شادان جهان نسپری

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۳/۱)

در شاهنامه فردوسی؛ چشم و گوش و زبان در ارتباط با خرد و تفکر و منش است که فاعلیت و قابلیت می‌یابند. چشم و گوش و زبان دریچه‌های پیوند خرد درون ضمیر آدمی با بیرون اوست. در آغاز کتاب؛ حکیم خردورز، بنیاد سخن را بر ستایش خرد نهاده‌است و خود به شناسایی خرد و پیوند آن با سنجه‌های ارزشی انسان سخن رانده‌است. حکیم فردوسی در مبحث ستایش خرد به نقش چشم و گوش و زبان اشاره کرده‌است (قیصری، ۱۳۹۵: ۷۱-۷۲).

«گوش نیوشنده زو برخورد» نیوشندگی خردمدارانه ارزش اخلاقی و آیینی است از دیدگاه متون پهلوی و اوستایی که منابع شاهنامه بوده‌اند. نقش گوش و مسیر درست و به قاعده شنیدن، چه چیز شنیدن، به چه هدف شنیدن، چگونه شنفته‌ها را سنجیدن و با معیار خردورزانه در ترازو گذاشتن؛ و چگونه سنجه‌های درست را از قوه به فعل راندن؛ معیار درست ارزیابی میزان عقلانیت آدمی است. از آن گذشته؛ نیوشایی، پدیده‌ای مقدس است و در اوستا به این امر مقدس سوگند یاد شده‌است. در ویسپرد به ستایش نیوشایی اذعان شده‌است:

«نیوشایی و آمرزش را می‌ستاییم. نیوشایی و آمرزش نیایشگر را می‌ستاییم» (ویسپرد، ۱۳۸۱: ۷۰).

چه گفت آن خردمند مردخرد که دانا ز گفتار او برخورد
خرد گر سخن برگزیند همی همان را گزیند که بیند همی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۳/۱ و ۱۲)

در این دو بیت نیز، حکیم بر نقش و ارتباط خرد با گفتار و سخن تأکید کرده‌است. گفتاری که از معبر خرد بگذرد و دانستن و دانایی را خطاب قرار دهد و دانا برخوردار و بهره‌مند سازد سخنی نیست و از سنجی نیست که نادانان را خوش آید. این بخش از خرد؛ بهره‌زبان است. اما بیشترین تشبیه خرد به چشم، آن هم چشم جان، چشم مینوبین و رازشناس در مصرع زیر است.

«خرد چشم جان است چون بنگری» (همان)

چشم و دیدن از بایسته‌های دیده‌بانی و نگاهبانی است. پایدگی مقدس، در سایه‌ی دیدن و چشم بیننده و تیزبین معنی می‌شود. دیدن که در ژرف جای وجودش، خرد و دانایی داشته باشد؛ ایزدی دارد ویژه خود به نام «دئنا» یا همان دین. نگرستن و بینایی شهودی و اشراقی در اندیشه زرتشت «دئنا» نام دارد. «اسم از ریشه دی di یا دا da به معنی اندیشیدن، شناختن و فهمیدن و دیدن درونی درآمده است... دئنا ایزدانویی است که روز بیست و چهارم هر ماه به او تعلق دارد» (رضی، ۱۳۸۱: ۲/ ۸۹۱). آنچه آدمی را از ویژگی‌های پلید اهریمنی دور نگاه می‌دارد و نگاهبانی می‌کند؛ چشم نیک است. چشم بد معادل حسد و رشک، صفت اهریمن است. درحقیقت، بزرگ‌ترین اهریمن که فرزند زروان است؛ به سبب حسادت و رشک‌ورزی نسبت به اهورمزدا شناخته شد و بدچشمی و حسد در ذات او مؤکد است. «اهریمن چون هرمزد و آن روشنی ناملوس را دید، به سبب زدارکامگی و رشک گوهری، فراز تاخت، برای میراندن تاخت آورد» (دادگی، ۱۳۸۵: ۳۴).

نمونه‌ای از این بدچشمی معادل رشک گوهری در شاهنامه؛ حسادت به جاه سیاسی ایرج است. سلم و تور دیده خردبین و چشم خردمند را که نگاهبان تن و جان آن‌ها بود، دوختند و بر منصب برادر رشک ورزیدند. آن که نگاهبان جان و تن را از خود براند؛ جز مرگ در نخواهد یافت.

یکی تیغ زد بر سر و گردنش
به دو نیمه شد خسرانی تنش
بفرمود تا سرش برداشتند
به نیزه به ابر اندر افراشتند

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۲۹)

پشوتن بر بالین اسفندیار با مویه و درد؛ چنین می‌سراید که بی‌گمان «چشم بد» بر دوده کیان رسیده و مرگ اسفندیار تأثیر چشم بد بدخواهان بوده است:

چه آمد بر این دوده از چشم بد
که بر بدکنش بی‌گمان بد رسد

(همان، ۳۰۶/۱۶)

مینوی خرد، نیک چشمی را برابر با حضور فعال نگاهبان بینایی می‌داند که وظیفه‌اش کنترل چشم پاک بدون رشک است. «... و سیزدهم کسی که نسبت به هنر و افزار هر کسی نیک چشم باشد. و چهاردهم کسی که نیک چشمی نیکان را خواهد و خود نیز نسبت به نیکی که در نیکان می‌بیند، نیک چشم باشد» (مینوی خرد، ۱۳۸۵/ ۵۲).

عمل مقدس نگاهبانی و پایدگی که خویشکاری ویژه ایزدان و امشاسپندان است، در آیین‌های باستانی ایران چون آیین میترا بسیار و به تأکید برجسته شده است. نگاهبان باید شم قوی، هوش و گوش قوی، چشم و سلامت کافی داشته باشد. دوراندیش و تیزبین و دورنگر باشد تا فریفته نشود و در نگاهبانی خطا نکند. از آن است که در اوستا به شدت بر حواس بینایی و شنوایی و قدرت گفتار تأکید شده است. از ایزدانی که وظیفه محوری آنان پایدگی و

نگاهبانی است؛ مهر ایزد، رشن ایزد و بهرام است. فروشی‌ها نیز به این گروه می‌پیوندند. درحقیقت این ایزدان؛ یاوران نزدیک میترا هستند و از اعضای انجمن ایزدکده میتراپی و مشهورند (مالمیر، ۱۳۹۱: ۲۰۴-۲۰۵).

«هشت تن از یاران او بر فراز کوه‌ها، همچون دیده‌بانان مهر بر بالای برج‌ها نشسته‌اند و نگران مهردروجانند. آنان به کسانی چشم دوخته‌اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند. مهر فراخ چراگاه، خود را آماده نگاهداری کند، از پشت سر پشتیبانی کند، از روبه‌رو یاری کند؛ و همچون دیده‌بان نافرقتی به هر سو نگاه افکند.» (همان، کرده دهم) آنجا که حکیم فردوسی چشم و گوش و زبان را سه پاس نگهبان تن و جان می‌خواند دقیقاً نظر به این مطلب دارد. نگاهبانی از لازمه‌های زیست اقوام گله‌دار و کوچنده است. این تأکیدهای فراوان بر نگاهبانی و قدرت چشم و گوش و زبان‌آوری نیز حاکی از بنیادهای میتراپی عنصر نگاهبانی است. همچون چوپانی که از پس و پیش مراتع را می‌پاید تا گرگ و یا دزد گوسپندان را از هم ندرد و نرباید. مردمانی که مکان ثابت و استحکامات زندگی ندارند و ناچار به بیلاق و قشلاق دام‌هایشان هستند و مرتباً در معرض خطر کمین راهزنان و جانوران درنده، اهمیت به‌سزایی که در امر نگاهبانی و پایش هست قطعاً از آن بنیاد برمی‌خیزد.

در شاهنامه این نگاهبانی هوشیارانه و زیرکانه را در داستان رستم و سهراب؛ می‌بینیم. آنجا که رستم با لباس میدل، شبانه برای آمارگیری از سپاه ترک سهراب، به اردوگاهشان می‌رود و در آن تاریکی به‌ناگاه زنده‌رزم، خال سهراب، از خیمه به در می‌شود. شاید در کسری از ثانیه به ضربه مشت رستم کشته شد و قطعاً رستم ندانست چه کسی را کشته‌است. زیرا نگاهبانی تیزبینانه و هشیارانه رستم به او حکم می‌کند که کوچک‌ترین جنبنده‌ای را دشمن بیندارد و از نظر دور ندارد. این‌جا چشم؛ تنها فعل دیدن را نمی‌گزارد که دثنا و چيستای درآمیخته با خرد و هشیاری و موقعیت‌شناسی؛ همان دید باطنی و معنوی منظور است. رستم در پاسخ کینه‌جویی‌های بی‌پایه اسفندیار؛ به تاریکی خرد و دژ خردی و چشم‌پوشی اسفندیار اشاره می‌کند. از آن‌که بیدادگری و بهانه‌جویی‌های اسفندیار، بنیادی جز کوری خرد وی ندارد:

من امروز نه از بهر جنگ آمدم پی پوزش و نام و ننگ آمدم
تو با من به بیداد کوشی همی دو چشم خرد را بیوشی همی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/۶ / ۳۰۱)

چه مردی؟ بدو گفت با من بگوی سوی روشنی آی و بنمای روی
تہمتن یکی مشت بر گردنش بزد تیز و بر شد روان از تنش
بدان جایگه خشک شد ژنده‌رزم نشد ژنده‌رزم آنگهی سوی بزم

(همان، ۲۰۹/۲)

«طلایه» کشیک و نگاهبان و دیده‌بان است که نوبتی به عمل پاسبانی می‌پردازد. تأکید بر دیدبان نافرینتی از آن است که در جنگ‌ها؛ با تاکتیک‌های خاص نظامی، دیدبان را می‌فریفتند و دیدبانی موفق و کارآمد بود که تجربه فراوان و شناخت اسرار جنگی را داشته باشد. نمونه را؛ مهاجمان لشکر مقابل پیش از شبیخون؛ حفاظی فریبنده در ظاهری چون دیوار یا درخت تهیه می‌کردند و اندک‌اندک پشت آن درخت و دیوار متحرک، به سمت دشمن حرکت می‌کردند. این‌جا قدرت وهم‌انگیز بینایی لازم است که کوچک‌ترین تحرک جنبنندگان صحرا را دریابد و زیر نظر دقیق و تیزبین بگذرانند. لازم به گفت است که دیدن در این‌جا؛ حس زمینی نیست، حس شهودی و درونی و ذکاوت است، تجربه است و دئنا و چیستا است.

نخستین آفریده هرمزد، خرد یا وهومنه یا بهمن امشاسپند است که صادر اول از هرمزد است. «در وی [بهمن] آسن خرد یعنی دانش فطری و ذاتی، و گوشان سرود خرد، یا دانش آموختنی، به کمال وجود دارد» (رضی، ۱۳۸۱: ۴/۲۲۶۸). به اعتبار کلام حکیم؛ خرد همان سه‌پاس یاد شده‌است که نگاهبانی جان را از سوی هرمزد دارد. «خرد، به منطق و شعور ترجمه شده‌است نه به عقل، خرد قوه هدایت‌گر درون انسان است» (زهر، ۱۳۸۴: ۲۷۳).

اهمیت دیدن و ابزار بینایی (چشم) تا آنجاست که در آیین میتراپی و به تبع آن زرتشتی؛ به جانورانی که از قدرت دید چشمی بالا بهره‌مندند به‌عنوان جانداران مقدس و مهم یاد کرده‌اند، کرکس و شاهین و اسب و شتر در اوستا به دلیل قدرت بینایی وهم‌انگیزشان یاد شده‌اند. هدهد، مرغ سلیمان، در حکایات و افسانه‌ها به مرغ آب‌شناس شهرت یافته و مشهور است که آب‌ها را در هر عمقی از زمین می‌تواند ببیند و یا دانه‌ای را در گوشه‌ای از زمین در شب تیره تواند دید. دید در شب آن‌چنان مهم است که مهرایزد در اوستا بدان ویژگی ستوده شده‌است. «... آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد هر دو پایانه این زمین پهناور گوی‌سان دورکرانه را بپساود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد... آن چیره‌دست کشور روان می‌شود و نگاه زیبای روشن چشمان تیزبین خویش را به هر کرانه می‌افکند» (اوستا، ۱۳۸۹، مهریشت، کرده ۲۴).

در شاهنامه بر اهمیت قدرت دید شب در برخی داستان‌ها می‌توان نشان گرفت. آن‌گاه که زال رستم را برای گذران هفت‌خان و رهایی کاووس از چاه دیوان گسیل می‌کند؛ پیشنهاد می‌کند از مسیر تاریک و پرتیرگی بگذرد و بر پاهای رخس حساب باز کند.

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| یکی از دو راه آن که کاووس رفت | دگر کوه و بالا و منزل دو هفت |
| پر از دیو و شیر است و پر تیرگی | بماند بدو چشمت از خیرگی |
| اگرچه به رنج است، هم بگذرد | پی رخس فرخ، زمین بسپرد |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۸۹/۲)

۵. گوش و شنوایی؛ نگاهبان جان

نیروی شنوایی برای قوم شکارورز به مراتب بیش از اقوام یکجانشین و کشاورز مورد اهمیت است. نگاهبانی و پایداری علاوه بر چشم تیزبین و دورنگر؛ به گوش حساس و قوه‌ی فعال شنوایی نیازمند است (محمدزاده، ۱۳۹۳: ۱۱۷). گاهی شنیدن اصوات به تنهایی کارآمد نیست و لازم است تا نگاهبان کوچک‌ترین ارتعاش‌های موصوله از زمین و هوا را به درستی و بی‌خطا دریابد. دیده‌بلنان هنگام انتظار تقابل پیش‌آینده با مهاجمان احتمالی؛ گوش خود را به زمین می‌چسباندند تا چنانچه لشکر سواره‌نظام در راه رسیدن به سرزمین آن‌ها در حرکت باشد؛ بتوانند ارتعاش سم اسبان آنان را دریابند. از آن است که در اوستا بر نقش گسترده و بارز شنوایی به منزله‌ی «خرد» تأکید گذاشته شده است.

«سپند مینو فروشی‌های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، ... را به نگاهبانی آسمان برگماشت.» (اوستا، ۱۳۸۹، رشن یشت، کرده ۲۹) صفت نیوشایی، شنوندگی مهربانانه است و همراه با تکریم و اجابت از سوی ایزدان و فروشی‌هایی که قرار است دعاها را بشنوند و اجابت کنند. «از فر و فروغ آنان است که مرد انجمنی زاده شود؛ مردی که بتواند در انجمن سخن خود را به گوشها فرو برد، مردی دانشور که بتواند از گفت‌وشنود با «گوتم» پیروز به درآید» (همان، کرده یکم). به راستی که گوش دروازه‌ی دانایی و خرد است و سخن را به نهان جای ادراک می‌فرستد و سنجه می‌زند و کارآیند می‌کند. در فنون مناظره و انجمن‌داری که از ویژگی‌های ارزشمند مردان معتبر است؛ سخن خود را به عمق گوشها فرستادن؛ هنر می‌خواهد و کاردانی‌های بایسته می‌طلبد. هنر مجاب‌کردن مخاطب و القای حس ابهت خویش بر مخاطب و متأثر ساختن و تضعیف روحیه مخاطب در مناظره از ویژگی‌های مرد انجمنی است. در داستان رستم و اسفندیار؛ برترین نموده‌های فنون مناظره پهلوانی از جایگاه غرور و بایستگی آمیخته با آزر و وقار را از جانب رستم می‌شنویم. نمود اعلای فروکردن سخن خود به گوش مخاطب ضمن حفظ و تنفیذ موقعیت و اکرام نژادگی و پهلوانی خود، از یک‌سوی، و از سوی دیگر هنر شنوایی متواضعانه و پهلوانانه به بهترین شکل را می‌بینیم. در این مجادله مرگ فرجام؛ حرف ناشنیدن و بی‌هنری نانیوشایی اسفندیار به بار غم نشست. پشوتن، خرد فعال همراه اسفندیار، بدو گوشزد می‌کند که او نانیوشاست:

پشوتن بدو گفت بشنو سخن همی گویمت ای برادر، مکن
تو را گفتم و بیش گویم همی که از راستی دل نشویم همی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۶/۲۷۲)

یقیناً نانیوشایی اهریمنانه اسفندیار، ریشه در خواهش دیو آزر دارد و سخنان و توجیحات آزمندانۀ او «بی‌هنری، بی‌خردی یا دژخردی» را که معادل همان حرف نشنوی و حق ناپذیری است؛ تأیید می‌کند. پشوتن باورمند است که نانیوشایی اسفندیار دژخردی اهریمنانه است.

تأکید بر داشتن ده هزار گوش و ده هزار چشم برای نگاهبانی؛ نشان از اهمیت بالای امر نگاهبانی برای میترا بیان دارد. میترا در شب و غروب خورشید با چشمان باز؛ با استفاده از حس پساوایی یا لامسه نیز سرزمین آریایی را می‌پاید. این میزان از نظارت و حراست سخت و پر حساسیت بر سرزمین آریایی؛ حاکی از حس عمیق میهن‌دوستانه و ناسیونالیستی میتراست. تا آنجا که از همه حواس (شنوایی، بینایی، هوش و دریافت مینوی، گویایی و پساوایی) برای پایش ایران‌زمین بهره می‌گیرد. «درود بر مهر فراخ‌چراگاه، آن ده‌هزار گوش ده‌هزار چشم... آن هم‌اره برپای ایستاده، آن نگاهبان بیدار، آن دلیر زبان‌آور که آبها را بیفزاید، که بانگ دادخواهی را بشنود...» (همان، کرده پانزدهم) در این بند، شنیدن در مفهوم اجابت‌کردن اراده شده‌است.

«شنوایی و آمرزش را می‌ستاییم، شنوایی نیابنده (نیایش‌کننده) را، آمرزش نیابنده را می‌ستاییم» (ویسپرد، ۱۳۸۱: ۷۰).

۶. زبان، نگاهبان جان

ز هر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغوی
چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۴)

در این دو بیت سخن در مفهوم مطلق دانش کاربرد دارد. زبان ابزار بیان و بازتاب دانش‌های اندوخته در ذهن است. منش و باور و دانسته‌های آدمی؛ سرچشمه فیضان سخن و گفتاری است که بر زبان می‌راند. چنانچه آبشخور سخن، بینش و دانش؛ تیره و دیویاز گردد؛ سخن پریشان و کدر می‌گردد و به عکس آن، از ذهن و منش پیراسته و هرمزدی، سخن روشن و فروغمند می‌تراود.

نگاهبانی جان به رهنمون خرد، خویشکاری زبان است و کلام ایزدی نگاهبان دارد که در اوستا از آن «مانترا» نام‌برده شده‌است. وظیفه نگاهبان گفتار نیک؛ حفظ جان مؤمنان از دستبرد اهریمن است و راهنمایی آدمی به سبب گفتار شایسته به طبقه دوم بهشت. در اهمیت گفتار نیک این بس که گوینده آن گفتار بایسته، به پاداش، بهشت درمی‌یابد. و به عکس آن چنانچه مؤمن پند رهنمون نپذیرد و گفتار سخیف و ناشایست ورزد، به پادافره آن، به طبقه دوم جهنم جای خواهد یافت. «بهشت، نخست اندیشه نیک و دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک است» (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۳۰). آن‌جا که فردوسی بر پاداش و پادافره سخن خوب و بد، تأکید می‌نهد؛ هم بر فرجام گیتایی و هم بر فرجام مینوی آن نظر دارد.

سه‌پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بی‌گمان

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۳)

در شاهنامه پس از آن که فرهاد به سفارت از سوی ایرانیان به درگاه سالار مازندران می‌رود و بدون کسب نتیجه دلخواه کاووس برمی‌گردد؛ رستم خود داوطلب سفارت می‌شود و هم به قصد آمارگیری از وضعیت جنگی مازندرانی‌ها، هم به قصد مجاب‌کردن سالار مازندران پای پیش می‌نهد.

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| چو بشنید رستم چنین گفت باز | به پیش شهنشاه کهتر نواز |
| مرا برد باید بر او پیام | سخن برگشایم چو تیغ از نیام |
| یکی نامه باید چو برنده تیغ | پیامی به کردار غرنده میغ |
| شوم چون فرستاده‌ای پیش اوی | به گفتار خون‌اندر آرم به جوی |
| بفرمود تا رفت پیشش دبیر | سر خامه را کرد پیکان تیر |
| چنین گفت کاین گفتن نابکار | نه خوب آید از مردم هوشیار |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۱۳/۲)

در این ابیات، رستم نماد اشون مرد انجمنی با زیرکی و ذکاوت سفارت؛ معرفی می‌شود و سخنان مکتوب در نامه هم به شمشیر برنده و نمونه‌ی سخن قاطع و پایان‌بخش، معرفی شده‌است.

سخن ناسودمند و نابه‌جا از سالار مازندران نکوهیده شده‌است.

در مهر یشت، مهر ایزد با ویژگی زبان‌آوری خوانده شده‌است. نگاهبانی سخن به پشتیبانی خرد اشون‌مرد را زبان‌آور می‌سازد. وقتی سخندان از هوش و خبرگی بهره‌مند باشد و فریب نخورد؛ رهنمون و پایندگی خرد را دریافته‌است. «... آن نگاهبان بیدار، آن زبان‌آور کاردان، آن نافرینتی بسیار هوشمند، دلیرترین دلیران و زبان‌آورترین زبان‌آوران...» (اوستا، ۱۳۸۹، مهریشت، کرده ۱۶ و ۱۵) در شاهنامه نیز آن‌گاه که اسفندیار در پی گسیل داشتن پیکی سخن‌گوی و کاردان به هیرمند نزد رستم می‌گردد؛ بر خصایص نافرینتی و سخن‌وری او تأکید می‌کند.

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| فرستنده باید یکی تیز ویر | سخن‌گوی و داننده و یادگیر |
| سواری که باشد ورا فر و زیب | نگیرد و را رستم اندر فریب |

(فردوسی، ۱۳۷۵/۱۳۳۰/۶)

کسی که خرد رهنما و نگاهبان روان اوست؛ سخن بخردانه می‌گوید و گرد دروغ نمی‌پیچد، در شاهنامه سخن راست و دور از دروغ و ناراستی؛ بخردانه و مؤکداً با نگاهبانی خرد معرفی شده‌است:

| | |
|-------------------------------|---------------------------|
| نشینیم یک‌جای و پاسخ دهیم | همی در سخن رای فرخ نهیم |
| چنان دان که یزدان گوای من است | خرد زین سخن رهنمای من است |

که من زین سخن‌ها نجویم فروغ نگردم به هر کار گرد دروغ

(همان، ۲۴۶)

در مقابل، اسفندیار هم راست‌گویی و رهنمونی خرد در سخن را تأکید می‌نماید.

که من زین که گفتم نجویم فروغ نگردم به هر کار گرد دروغ

پشوتن برین بر گوی من است روان و خرد رهنمای من است

(همان، ۲۳۴)

نژادگی و فرهیختگی؛ اصالت و فرزاندگی در نزد شهنشا و شهزادگان بیش‌از سایر طبقات جامعه مورد انتظار است. از آن‌که آنان می‌باید خرد فعال و نگاهبان و راهنما برگزین کرده باشند. از آن است که رستم سفارش می‌کند بهمن شاهزاده سخن ناخوش ندارد. در مهریشت؛ گفتار زشت آن‌چنان نکوهیده شده‌است که بدان سبب، مهرایزد نیزه‌های پرتاب‌شده دشمن را از اصابت به هدف باز می‌دارد. «از فراوانی گفتار زشت-که شیوه دشمن مهر است- نیزه‌ای که دشمن مهر پرتاب کند، باز گردد... آن مهر فراخ چراگاه را با زبان خرد و منتره، با سخن رسا می‌ستاییم... مهر که از منتره آگاه است. زبان‌آور ده‌هزار چشم هزارگوش نگاهبان بلندبالایی... که هرگز خواب به چشم او راه نیابد» (اوستا، ۱۳۸۹، مهریشت، کرده یکم و دوم).

در این بندهای مهریشت تأکید شده‌است که خرد و زبان‌آوری و تیزچشمی و تیزگوشی در یک مسیر و از یک سرچشمه برمی‌خیزند و پیوستگی و تقارن مفهومی با ابیات شاهنامه در خصوص سخن و منشأ خردمندان آن نشان می‌دهد.

تو آن گوی کز پادشاهان سزاست نگوید سخن پادشا جز که راست

بدو گفت رستم که آرام گیر چه گویی سخنهای نادلیپذیر

دلت بیش کژی بیالد همی روانت ز دیوان بیالد همی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶/۲۵۶)

نژادی ازین نامورتر که راست؟ خردمند گردن نیچد ز راست

(همان، ۲۵۷)

به‌نظر می‌رسد در مناظره رستم و اسفندیار؛ تقابل خرد و دژ‌خردی به نمایش گذاشته شده‌است. رستم در مقام پیر داننده و سخنور و اسفندیار، بهانه‌جوی دژ‌خردی است که تنها به هدف خویش می‌اندیشد.

بدو گفت رستم که ای نامدار همیشه خرد بادت آموزگار

سخن هر چه گفتم به جای آورم خرد پیش تو رهنمای آورم

(همان، ۲۶۶)

اتکای رستم به خردورزی در سخن، و پشتیبانی سخن از خرد است. اما سخنان اسفندیار، در نظر رستم فرموده دیوان است و از دانش برخاسته نیست.

همه پند دیوان پذیری همی ز دانش سخن برنگیری همی
همی خواهش او همه خوار داشت زبانی پر از تلخ گفتار داشت

(همان، ۲۶۹)

مانتره، کلام مقدسی است که تکرارش نگاهبان وجود آدمی و حلقه اتصال او به ماوراء ملکوت می‌گردد. «هندوان هجای مقدس «ام» را تکرار می‌کنند. هفت صوت سری هندوان، همان اعتبار کلمات و واژگان جادویی دعا را دارد» (پیر بایار، ۱۳۷۶: ۱۹۵).

۷. جانوران در هیأت نگاهبان

گاه در داستان‌های شاهنامه به جانورانی اشاره شده‌است که در نقش نگاهبان ظاهر می‌شوند و از پس‌زمینه‌های اسطوره‌ای کهن بهره‌مندند و سایه‌هایی از خویشکاری‌های آن‌ها در بن‌مایه‌های اساطیر ملی دیده می‌شود. اتفاقاً، اغلب این جانوران به دلیل دارا بودن خصایص ویژه که لازمه امر نگاهبانی است، زبان زد هستند. در این میان، جانوران میتراپی بسیار مورد توجه هستند. این جانوران که در اسطوره‌های مهری در نقش نگاهبان و حامی ظاهر می‌شوند چشم و گوش و حس مینوی سرشاری دارند. در این جستار به دلیل پرهیز از درازدامنی سخن؛ به یادکرد نمونه‌های اندک اشاره می‌گردد.

۷/۱. گاو نگاهبان فریدون

«براساس اسطوره ایرانی، اورمزد گاو اولیه ایوک‌داد و کیومرث نمونه اولیه بشر را آفرید پیش از حمله روح شر (اهریمن)، اورمزد در زمانی که کیومرث به خواب‌رفته بود بر روی تنش عرقی به‌وجود آورده‌بود. از این عرق پسر جوان نورانی پانزده‌ساله‌ای را آفرید. پس از این که اهرمن کیومرث را کشت، از تن او بخش‌های گوناگون جهان درست شد» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۴۸). در این اساطیر، گاو همزاد انسان نخستین است و از آغاز پیدایش حیات همواره یاور و نگاه‌دارنده نیروی زیست‌آدمی بوده‌است. از ایوک‌داد و آفرینش حیات تا پایان رستاخیز که گاو هدیوش است و چربی و خون او که مقدمات پیش‌از رستگاری بشر را فراهم می‌سازد. در اسطوره مهر نیز؛ میترا گاوی را بر دوش می‌کشد و در غار زیر نور خورشید می‌کشد و گوشت و خونس را به جهت قربانی، بر مؤمنان پخش می‌کند. از خون این گاو هستی مادی شکل می‌گیرد و برکت به غلات می‌رسد. در مجموع، گاو نگاهبان برکت‌بخش تغذیه آدمی است. در

شاهنامه فردوسی؛ خاندان فریدون که گویی توتم گاو را در شجره‌نامه خود دارند؛ مشهور هستند. گزه‌ی ازدها کش که فریدون با آن ضحاک را می‌اوژند؛ سری به شکل گاو میش دارد. گاو برمایه نیز؛ در نقش شیرده و مادر توتمی فریدون در هنگام دور کردن فریدون از فرانک به میان می‌آید که مشخصاً گاوی است مینویی و نشان‌های الهامی و آسمانی بر تن دارد. برمایه است که حامی حیات فریدون شیرخواره به دور از مادر می‌گردد. درحقیقت نجات میهن به داستان قهرمان آینده (فریدون) بسته به شیر گاو برمایه است. تصویر شماره ۳ حضور گاو را در سنگ برجسته‌های تخت جمشید به تصویر کشیده است.



تصویر ۳. سنگ برجسته جدال گاو و شیر در تخت جمشید.

در اسطوره‌ها از گاو مرزیابی نام برده شده است که در زمان کی کاووس مرز میان ایران و توران را مشخص می‌کرد و به دستور کاووس به دست سربسته کشته شد. گاو سریسوک، در زمان پادشاهی هوشنگ پیشدادی چون زورق مردمان را بر پشت خود از شهری به شهری از راه دریا حمل می‌کرد. و هجرگاه نام گاوی است که فره از طریق شیر او به آدمی منتقل می‌شود. باتوجه به پیشینه حفاظت و نگاهبانی گاو از نوع بشر؛ چهره حیات بخش و نگاهبان گاو در اسطوره‌ها تأیید می‌شود. در عصر زرتشت؛ ایزد یا رب‌النوع چارپایان به نام گوش ارون یا روان گاو در اوستا پدید می‌آید که آدمی را به حمایت و حفاظت از چارپایان فرامی‌خواند.

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| همان گاو کش نام برمایه بود | ز گاوان ورا برترین پایه بود |
| ز مادر جدا شد چو تاووس نر | به هر موی بر تازه رنگی دگر |
| که کس در جهان گاو چونان ندید | نه از پیرسر کاردانان شنید |
| خبر شد به ضحاک بد روزگار | از آن گاو برمایه و مرغزار |
| بیامد از آن کینه چون پیل مست | مرآن گاو برمایه را کرد پست |
| بیامد بکشت آن گرانمایه را | چنان بی‌زبان مهربان دایه را |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۶۰)

۷/۲. خروس نگاهبان سپیده‌دم از دیوان

«کیومرث در راه، ماری را دید که می‌خواست ماکیان را برباید و هر بار که حمله خود را تکرار می‌کرد، خروس او را می‌گریزند. سرانجام کیومرث مار را کشت و مقداری خوردنی پیش خروس لنداخت. خروس جفت خود را خولند. نمی‌خواست پیش از آن که ماکیان دانه برچیند، او به خوردن دانه بپردازد... گویند که در هر خانه‌ای که خروس باشد، دیو در آنجا نیاید» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۱۱۶).

خروس نگاهبان خانه است از دیوان و اهریمنان و نگاهبان سپیده‌دمان است. نام اوستایی و باستانی خروس «پَرْدَرُش» است. «صفت است به معنی تیزبیننده و دوربین و تیزنگر... این مرغ از ورود و قصد و آهنگ ارواح شریر و دیوان آگاه شده و بانگ می‌کند و خروش می‌کند. به معنی پیش‌بین نیز هست برای کسی که از پیش از قصد و نیت بد ارواح خبیثه و دیوها آگاه می‌گردد» (رضی، ۱۳۸۱: ۱/۵۵۶). در شاهنامه نیز تهمورث پیشدادی، سودمندی‌های فراوان این پرنده را به مردم گوشزد کرد و برای نخستین‌بار به مردمان آموخت که از وجود خروس در خانه سود ببرند. و برای نخستین‌بار خروس و ماکیان را اهلی کرد.

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| چو این کرده شد ماکیان و خروس | کجا بر خروشد گه زخم کوس |
| بیاورد و یکسـر به مردم کشید | نهفته همه سودمندش گزید |
| بفرمودشان تا نوازند گرم | نخوانندشان جز به آواز نرم |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱/۳۶)

۸. اشیاء در هیأت نگاهبان

پدیده‌های طبیعی، اشیاء و موجودات بی‌جان نیز گهگاه به اشکالی در نقش نگاهبان و حامی ظاهر می‌شوند. دلیل تشخیص ویژه این موجودات؛ پیشینه اسطوره‌ای یا وجود رب‌النوعی در سامان هیاکل‌النور حکمت خسروانی (فلسفه نوریه باستان) است. برخی از این اشیاء، با اتکای به همان مایه‌های اسطوره‌ای در متن داستان‌های حماسی شاهنامه نمود یافته‌اند و گرانیگاه رخ داده‌های داستانی و هفت‌خانی هم شده‌اند. به‌عنوان نمونه، می‌توان از زنجیر اسفندیار و کمند رستم در خان‌های چهارم برای به دام انداختن پریان جادو سخن گفت. و یا رزم‌بازهایی که پس از خواندن اوراد ویژه و جادویی، به شکل بالفعل و انحصاری؛ حمایت و نگاهبانی از جان یلان اساطیری را عهده‌دار می‌شوند.

۸/۱. زنجیر اسفندیار و آهن نگاهبان

در خان رویارویی اسفندیار با پری جادو، آن‌چه جان پهلوان را از گزند جادوزن در خان چهارم نگاه می‌دارد، پاره زنجیری است از جنس آهن که زرتشت پیامبر با خویشتن از بهشت آورده و بر بازوی اسفندیار بسته‌است.

یکی نغز پولاد زنجیر داشت نهان کرده از جادو آژیر داشت

به بازوش در، بسته بد زردهشت
بدان آهن از جان اسفندیار
به گشتاسپ آورده‌بود از بهشت
نبردی گمانی به بد روزگار
بینداخت زنجیر در گردنش
بدان سان که نیرو ببرد از تنش

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۷۹/۶)

خطری که در رویارویی نادانسته و ناگهانی پهلوانان با پریان جادو نهفته‌است؛ مشهور است. این پریان که در معتقدات آیین کهن میتراپی، باشندگان محترم و گاه مقدس بوده‌اند و با انتشار باورهای زرتشتی، از فداست و مینوی بودن افتاده‌اند؛ بر پایه پنداشت‌های اسطوره‌ای؛ به شدت از فلز آهن می‌ترسند و گریزان می‌شوند. این همان آهنی است که پس از مرگ و تحلیل جسد کیومرث در زمین به شکل هفت فلز مقدس؛ نامبردار است. اهریمن و عمل او؛ از آهن می‌ترسند و پری نماد اهریمنی در هفت‌خان‌های شاهنامه فردوسی است. ضحاک نماد اهریمن است و فریدون برای بستن او، از آهنگران می‌خواهد گرز آهنین بسازند.

چو بگشاد لب هر دو بشتافتند
بر آن دست بردند آهنگران
به بازار آهنگران تافتند
چو شد ساخته کار گرزگران

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۶/۱)

«شهریور امشاسپند... از آفرینش مادی، فلز را به خویش گرفت... آسمان را بن‌گوهر از آبگینه‌گون فلز است... دیوان را در دوران اهریمنی توان از میان بردن فلز نباشد» (دادگی، ۱۳۸۵: ۴۹).

همچنین می‌توان از کمند تاب‌داده رستم در خان چهارم نام برد. البته کلام مقدس و بر زبان‌راندن نام ایزدمهر دلیل اصلی کشف ماهیت جادوزن در نزد رستم است. کلام ایزدی «منتره» و نام پروردگار دشمن اهریمن و جادو پریان است و در خان چهارم محافظ جان پهلوان می‌شود.

چو آواز داد از خداوند مهر
روانش گمان نیایش نداشت
دگرگونه تر گشت جادو به چهر
زیانش توان ستایش نداشت
سیه‌گشت چون نام‌یزدان شنید
تهمتن سبک چون در او بنگرید
بینداخت از باد خم کمند
سر جادو آورد ناگه به بند

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۹۸/۲)

رزم‌افزارهایی چون زره سیاووش و گرز سام نریمان و گرز گاوسار فریدون، نگاهبانان جادویی و مینوی هستند که با منتره خاص ساخته شده‌اند و تا پایان عمر جهان، خویشکاری نگاهبانی خود را همچنان حفظ می‌کنند. «گرز گاوسار

فریدون نیز سلاحی است خجسته و فیروزی بخش که پس از او به شهریارانی چون کیخسرو و گشتاسپ رسیده است و در آینده نیز به دست سوشیانت موعود خواهد رسید تا با آن دروغ را از جهان برفکند» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۸۱).

۸/۲. مهره و سنگ جادویی جان بخش

در داستان کیخسرو و زخمی شدن گستهم در جنگ؛ هیچ امیدی به زنده ماندن وی نبود و خون بسیاری از دست داده بود. بیژن، بدن نیمه جان گستهم را از مهلکه به در برد و نزد کیخسرو شتافت. کیخسرو مهره‌ای حیات بخش داشت که همیشه در نزد خود نگاه می‌داشت و با خواندن ورد ویژه به نام گستهم، آن مهره جان بخش را بر بازوی گستهم بست. در کمال ناباوری، گستهم به نیروی مایای نهفته در سنگ و دعاخوانی و منتره‌دانی کیخسرو از آن مهره و سنگ نگاهبان جان؛ شفا گرفت و بهبود یافت.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| ز هوشنگ و تهمورث و جمشید | یکی مهره بد خستگان را امید |
| رسیده به میراث نزدیک شاه | به بازوش بر، داشتی سال و ماه |
| ابر بازوی گستهم بر، ببست | بمالید بر خستگی‌هاش دست |
| دو هفته برآمد بر آن خسته‌مرد | سرآمد همه سختی و رنج و درد |

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۳۳)

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالعات و بررسی‌های انجام شده در این جستار این برآیند حاصل شده است که نگاهبانی و پایداری آفرینش هرمزدی در برابر تهاجمات اهریمن و عمل او؛ نه تنها به ایزدان و امشاسپندان که به ساحت ماده و عناصر آفرینش هم پیوند دارد. آدمیان، جانوران، طبیعت جاندار و بی جان و اشیاء غیرذی روح هر کدام به شیوه‌ای در جبهه مبارزه با اهریمن مشغول پاسبانی و نگاهبانی از حریم داده‌های هرمزدی هستند.

در شاهنامه فردوسی علاوه بر ایزدان و امشاسپندان نگاهبان گیتی در مقابل اهریمن؛ به سه پاس چشم و گوش و زبان که نگاهبانان ویژه آدمی و محافظان جان و تن و روان او هستند اشاره شده است. این سه پاسبان نیز بر پایه مستندات ارائه شده در این پژوهش؛ هم‌راستا و هم‌خویشکار با ایزدان و امشاسپندان؛ نگاهبان آدمی در گیتی و مینو هستند و از پرتو نگاهداشت‌های این سه پاس است که آدمی در این جهان و جهان مینو رستگار می‌شود و به عکس آن کسی که از حمایت این سه پاس برخوردار نگردد؛ از خرد بی بهره است و بی خرد، روان پاک به مینو نخواهد برد. به گفته فردوسی، بی گمان از این سه پاس است که نیک و بد به آدمی می‌رسد. در سنگ برجسته‌های تخت جمشید نیز حضور اهورامزدا و دیگر نگاهبانان هستی را در قالب حیوانات می‌توان مشاهده کرد.

فهرست منابع و مآخذ:

کتاب‌ها:

- اوستا. (۱۳۸۹). به گزارش جلیل دوست‌خواه. تهران: مروارید.
- پیر بایار، ژان. (۱۳۷۶). رمزپردازی آتش. ترجمه: جلال ستاری. تهران: مرکز.
- خجسته، کیا. (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی و تراژدی آتنی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دادگی، فرنبغ. (۱۳۸۵). بندھش. چاپ سوم. گزاری نیز مهرداد بهار، تهران: توس.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن.
- زهر، آر، سی. (۱۳۸۴). زروان یا معمای زرتشتی‌گری. ترجمه: تیمور قادری. تهران: امیرکبیر.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). سایه‌های شکار شده. چاپ دوم. تهران: طهوری.
- سلیمانی، محسن. (۱۳۹۱). تأملی دیگر در باب داستان. تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- صفی نیا، نصرت. (۱۳۹۵). آیین سوگواری در شاهنامه فردوسی. تهران: هورآفرین
- علی اصغری، محمود. (۱۳۹۵). ساختار سیاسی شاهنامه فردوسی. تهران: هورآفرین
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- قیصری، ابراهیم. (۱۳۹۵). «وصایای پادشاهان در شاهنامه»، مجموعه مقالات همایش آغاز هزاره دوم شاهنامه، با نظارت، محمد راشد محصل.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۶). نخستین انسان و نخستین شه‌ریار. ترجمه: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- محمودی بختیاری، علیقلی. (۱۳۸۸). شاهنامه آبخور عارفان. نشر علم: تهران.
- منصوری، سیما. (۱۳۹۵). بنیان‌های کیش مهر در داستان بیژن و منیژه. تهران: ماهواره.
- مینوی خرد. (۱۳۸۵). به کوشش ژاله آموزگار. ترجمه: احمد تفضلی. چاپ چهارم. تهران: توس.
- وکیلی، شروین. (۱۳۸۹). اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه.
- ویسپرد. (۱۳۸۱). تاریخ آیین رازآمیز میتراپی. تهران: بهجت.
- ویسپرد. (۱۳۸۱). تفسیر ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.

مقالات

- مالمیر، تیمور. (۱۳۹۱). «ساختار فنی شاهنامه». کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، بهار و تابستان، شماره ۱۶، صص ۲۲۵-۱۹۹.
- محمدزاده، مریم، رضانی، علی و عبادی، رسول. (۱۳۹۳). «منشور سلطنت و خطبه پادشاهان ایران باستان» (با تأملی در شاهنامه، تاریخ طبری، غرراخبار ملوک‌الفرس، پژوهش‌نامه ادبی حماسی، دوره ۱۰، شماره ۱۸، صص ۱۴۴-۱۱۵).